رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

الحمد لله العلی الاعلی والصلوات والسلام علی رسوله
محمد خیر الوری صاحب قاب قوسین او ادنی وعلی
اله البررة التقی واصحابه ذوی المقامات والدرجات
العلی اما بعد پوشیده نباشد که نسبت و ارادت
این فقیر حقیر قلیل البضاعت الغنی محمد صفی الله فاروقی سرهندی غفر الله تعالی ذنوبه وستر الله
تعالی سبحانه عیوبه واحسن الله جل علی عاقبته

درین

درین طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم

اهلها لجناب قطب الاقطاب محبوب للارباب

سند المحققین برهان المدققین الکامل الجامع

الفرد الجامع الامام الهمام خلیفهٔ خاتم الانبیا

فی الانام الفاروقی نسبا و المحمدی حسبا و السرهندی

مولدا رباعی آنکه بانش دنم ازپی ادبست

کر ذرات تنم جمله بنامش کویاست لیک ازانجا که زبان

نیز سعادت طلبست کر باین نام شریفش نرسانم

زخطاست قدوة الاولیاء و الاصفیاء شیخنا و مولانا

حضرت شاه غلام محمد معصوم سلمه الله سبحانه و البقاه نظم

سراپا ظاهرش سر وحدت و حالت ‖ مپرس از باطنش کان بی نشانست

زبان در شرح وصف او بود لال ‖ قلم در ذکر مدحش بی زبانست

عنایاتی که دارد بر سر من ‖ سر هر موی من در شکر آنست

و ایشان را بوالد بزرگوار خویش قطب الارشاد مرجع الا

قطاب و الاوتاد منبع بحر العرفان مظهر آیات الرحمن

واقف اسرار متشابهات عالم رموز مقطعات

المشرف الاصالة وارث الانبیاء بالوراثة سیدنا

و قبلنا کاشف الاسرار و الاخفی حضرت حاجی غلام محمد

معصوم رضی الله عنه ‖ بیت ‖ در تفرید را حجری و کانی

تن تجرید را روحی و جانی ‖ دم از آئینه ساز دل نور

زرین

زایل، دم او صیقل آینه دل و ایشان را بو الد

بزرگوار خویش نتیجة الاولیا و سلالة الاصفیاء مظهر

انوار ربانی مظهر اسرار سبحانی کاشف الحقایق واصل

بکمال النهایت قدوة الکاملین زبدة العاشقین

امام العارفین حضرت شیخ محمد اسماعیل رضی الله عنه

بیت مخزن نقد معرفت نقد خزینه شرف، معدن گو

هر صفا گوهر معدن کمال، نور لطف ایزدی ہادی

راه احمدی، مظهر سر سرمدی مظهر فضل ذو

الجلال، و ایشان را بو الد بزرگوار خویش تاج الاولیا

وارث الانبیاء خازن کنوز الاحدیة قاسم معادن

الرحمة معراج الوصل منهاج القبول المحقق باسرار

المحبة والمحبوبية الذاتية بمناصب الخلافة والقيومية

واصل من عرف الله طال لسانه واقف اسرار مقطعات

القرآن نور حديقة الانس والجان شفيع دخول الجنان

قيوم الزمان حضرت شيخ محمد صبغة الله عنه رباعي ای

قد تو سرو چمن دلجویی سرتا قدم لطافت و نیکویی

از رشته جان دوخته استاد ازل بر قد تو جامه نکو نیکویی

اگر هر موی من گردد زبانی ز تو دانم نه هر یک داستانی

بیارم گوهر شکر تو سفتن سر مویی ز احسان تو گفتن

وایشان را لوالد بزرگوار خویش الامام الهمام هادی الانام

محبته الله

الابدال والاوتاد مرجع الاقطاب والافراد سلطان العارفین
سند المحققین ملاذ العالمین عین العابدین برهان الملة
والدین واقف اسرار متشابهات مظهر رموز المقطعات
مجد الدین شیخنا و مولانا شیخ الاسلام والمسلمین عروة
الوثقی حضرت شیخ محمد معصوم رضی الله عنه رباعی یکتا نشین
زسر افکنده یکی || تاج سرش خاک در بند یکی ||
جیب دلش مطلع انوار غیب || نور بکف کرده چو موسی ز جیب
زنده کی دل چو مسیح از دمش || سبزه جان چون خضر از مقدمش
طلعت او نور سعادت فشان || خلعت او دامن دولت نشان ||
صحبتش اکسیر مس هر وجود || همتش ایثار کن بحر جود ||
و ایشان را والد بزرگوار خویش غوث الخلایق و مشرق القلوب

۲۸۶

نور الطريقة و نور الحقيقة مطلع الرموز و الاشارات منبع الكنوز

و البشارات متشبهد المعلمين متمسك الموحدين برهان

السلف سلطان الخلف ملاح بحر الملاحت مصباح بيت

الصباحت وارث سيد البشر منور المائة الحادي عشر امام ربانی

محبوب سبحانی مجدد الف ثانی خلف امجد حضرت شیخ

عبد الاحد فاروقی رضي الله عنه بیت رخ او مطلع صبح سعادت

لب او گوهر کان ملاحت ٭ جمال نیکوان در پیش او کم

چنان کز پرتو خورشید انجم ٭ مهی بود از سپهر آشنایی

وز و مکان را روشنایی ٭ نه مه هیات روشن آفتابی

مه از وی در فلک افتاده تابی ٭ مقدس نور از قید چه چون

سر از جلباب چون آورده بیرون ٭ مهی فرزند فاروق است چون اکنون

کنون از زبان او کند آب نطق :: سرایم مدح انسباح غوث

کنم خورشید را چون ذره رقاص :: سراپا نسخه اخلاق فاروق

ز هر منقصت تریاق فاروق :: چراغ نقشبند هفت محفل

نگاهش نقشبند غیر از دل :: و ایشان را بخدمت ولایت

پناه حقیقت آگاه هادی طریق اندراج النهایت فی البدایت

مؤید الدین الرضی شیخ محمد الباقی نقشبندی رضی الله

که یکی از خلفای کبار طریقه عالیه نقشبندیه قدس الله تعالی

اسرار اهلها بودند رسیدند چون نظر فیض اثر آنخواجه عالیشان

بر علو استعداد و قابلیت و کثرت علم و عبادت و وفور عنایت

اداب و رفیع تربیت ایشان افتاد الطاف بسیار فرمودند

بعد از ان بخلوتی نمودند طلب ایشان و بذکر و مراقبه طریقه

علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارها دلالت فرمو
مودند و توجهات علیه بکار بردند و بمدد آن خلوت
آرام و حلاوت و التذاذ تمام روی نمودند اما فا نا تر قیات
علیه و عروجات متعالیه که بظهور دل می پیوست بالجمله
آنچه بدوسه ماه بعنایت الله و ترتیب آنخواجه باقی الله
در حق ایشان بظهور رسیده قلم زبان و زبان قلم از تقریر
و تحریر آن قاصرست که سالکان را در سالهای سال
بدست نیاید که آنحضرت را بسرعت محبوبی مرادی بحصو
ل پیوست شمه از آن بزرگان گفته می آید که خود آنحضرت خواجه
قدس سره در حق ایشان بتقریب سفر مودند و آن اینست
که ایشان از محبوبان و مرادان اند درین صورت پیران ایشان
را زینت

از آن است که روزی در خلوت آنحضرت خواجه عالی منقبت
ایشان را طلب فرمودند فایقی که پیش از آن چند سال
بعلو حال و احوال بدار الکمال معامله کرده بودند گشودند
که چون حضرت مولانا و بزرگ خواجه امکنکی قدس سره مرا
امر کردند که بهندوستان شو که تا این سلسله علیه را از تو آنجا
رواجی پدید آید ما خود از آن پایان این معنی ندیده تا توقع
نمودیم ایشان امر استخاره کردند و از استخاره دیدند
گویا طوطی بر سر شاخی نشسته و ما در دل خود نیت کردیم
که اگر آن طوطی از آن شاخ آمده بر دست ما نشیند ما را
گشایشها درین سفر روی خواهد داد بمجرد آن خطور آن طوطی
پرواز نموده آمده بر دست ما نشست و ما آستین خود را

در منقار او کردیم و آن طوطی در دهان من شکر ریخت فردای
آن شب این واقعه را چون بحضرت مولانا خواجه امکنکی
قدس سره رسانیدیم فرمودند که شما زودتر متوجه هند و
ستان باید شد که طوطی جانوریست در هندوستان
از دهن شما شکرریزی بوجود آید که عالمی ازو روشن
و منور گردد و شما از وی بهره برید و نیز فرمودند
که چون ببر هند رسیدم در واقعه نمودند که در جوار تو
قطب فرود آمده و از حلیة القطب نیز آگاه کرده اند
صباح آن روز بدریافت درویشان و گوشه نشینان
آن بلده رفتیم جماعه را که دیدم نه ایشان را بران حلیه
یافتیم و نه آثار و حالت قطبیه از هیچ یک معاینه کردیم

رفتیم

گفتیم که شاید کسی از اهل این شهر قابلیت این معنی داشته
باشند که بعد ازین بظهور آید همان روز که شما را دیدیم
هم حلیه شما را موافق یافتیم آثار قابلیت در شما مشهود گشت
و نیز مشهور شده بود که چون بنواحی سرهند شما رسیدیم دشت
و صحرای آنجا را پر از مشعلها دیدیم و نیز مشهور شده بود که همه در آن
بلده دیده شد که ما چراغ عظیم افروختیم و مشاهده می‌شد
که شعشعه نور آن چراغ افزون میگشت
نیز مشهود میگردید که مردم از آن چراغ افروخته ما چراغهای
کثیره افروختند و این معامله شما میدانیم از نجابت
که آن خواجه عالیشان بیکی از مخلصان مکتوبی نوشته

رقعه شیخ احمد اند و قلمی فرموده اند آن مؤید این معنی ست
نام مردیست در سرهند کثیر العلم و قوی العمل روزی چند
فقیر با و نشست و خواست کرد عجایب بسیار از روزگار و اوقات
او مشاهده نمود بان ماند که چراغی شود که عالمهای از و
روشن و منور گردند الحمد لله تعالی کامل او مرا بیقین
پیوست و این شیخ منا الیه برادران و اقربا دارد
همه مردم صالح و از طبقه علمای چند این را دعاگوی
ملازمت کرده از جواهر عالیه دانسته و استعدادهای عجب
دارند و فرزندان الشیخ که اطفال اند اسرار الهی اند بالجمله
شجره طیبه ست الی آخره و در نیز زبده المقامات

آورده است که سیادت و نجابت پناه میر محمد نعمان
که یکی از خلفای کبار زبده صفاکیشان بودند روزی
با این فقیر نقل نمودند که حضرت خواجه قدس سره در حال
حیات چون ایشان را رخصت ارشاد فرمودند جمیع
اصحاب را بخدمت ایشان سپردند و هر کدام را جدا جدا
طلب داشته وداع فرمودند و بخدمت ایشان
فرستادند و ایشان را متکفل بر تربیت ایشان
ساختند چنانچه پیوسته باصحاب خود میفرمودند
که در خدمت ایشان تعظیم ما نکنید و توجه خود بجانب ما
ننمایید در این اثنا باین فقیر محمد نعمان نیز فرمود که خد

خدمت ایشان سعادت خود دانسته ملازم باشی
بعرض رسانیدیم که قبلهٔ توجه من درگاه شماست هرچند
ایشان بزرگ باشند حضرت خواجه از روی غضب فرمودند
که میان شیخ احمد آفتابیست که مثل ما هزار ستاره کان
در ضمن ایشان گم اند لعده باعتقاد درست و نیاز تمام
بخدمت ایشان رسیدم و نیز چون سفر سیوم حضرت
ایشان بخدمت آنخواجه عالیشان رسیدند در همان
ن سفر نمودند که ضعف بسیار غالب است امید
حیوات کم مانده از حال طفلان خبردار خواهی بود فرز
ندان خود خواجه عبد الله و خواجه عبد الله را طلب فرمودند
ودر تربی

وازایشان التماس طلب توجه درحق آن دو نور دیده
وایشان در حضور پیر بزرگوار توجهات عالیه فرمودند
چنانچه اثر آن توجه بحضرت خواجه نیز ظاهر شد و نیز میفر
مودند که روزی از زبان گوهربار آن خواجه عالیمقدار
قدس سره شنیدم که می فرمودند که امروز زیر فلک ازین
طایفه علیه چون ایشان کسی نیست وقتی دیگر زبان
درفشان خود راندند که بعد از اصحاب و کمل تابعین
و مجتهدین چون ایشان وحید از خواص بنظر
در نمی آید و ما درین سه چهار سال شغلی نکردیم
چند روز بازی کردیم الحمد لله والمنه که این بازی

واین دوکان پردازی ما بیفایده نشده که چون ایشان
برروی کار آمدند بالجمله این طور صحبت و معامله که درمیان
این پیروان و مرید بظهور رسیده کم کسی شنیده و عجائب
روزگارست و موجب این حیرت هم شاهد این حال
کلام خواجه بزرگوار و هم علوم رتبه ایشان گواه این است

بیت

ای ناطقه را کمال تو دارد اکلیل ‖ بر جان تو هم حال تو
برهان و دلیل ‖ و نیز فقرات مدحیه که از زبان درر
فشان آنخواجه عالیشان در حق ایشان بظهور رسیده
بیش از آنست که به تحریر گنجد مگر بگوییم شرح این بیحد
نیاید بر زبان ‖ آیته کریمه ذالک فضل الله یؤتیه
من یشاء

من یشاء والله ذو الفضل العظیم بر اصل سخن
رویم و گوییم که نسبت و ارادت این خواجه بزرگوار
بخدمت حضرت مخدوم مولانا خواجه امکنگی است
قدس سره و ایشان را بخدمت خواجه درویش
ولی قدس سره و ایشان را بخدمت خواجه زاهد
و ایشان را بخدمت غوث الافراد حضرت خواجه
عبد الله احرار قدس سره و ایشان را بخدمت
خواجه یعقوب چرخی قدس سره و ایشان را بخدمت
قطب العالمین وارث المرسلین حضرت خواجه بهاء
الدین نقشبند قدس سره الاقدس و ایشان را

بخدمت سید میر کلال قدس سره وایشان را بخدمت
خواجه بابا سماسی قدس سره وایشان را بخدمت
حضرت علی رامتینی قدس سره وایشان را بخدمت
حضرت خواجه عارف ریوکری قدس سره وایشان را
بخدمت خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس سره
وایشان را بخدمت خواجه یوسف الهمدانی قدس
سره وایشان را بخدمت حضرت خواجه بوعلی فارمدی
قدس سره وایشان را بخدمت خواجه ابو الحسن
خرقانی قدس سره وایشان بخدمت خواجه حضرت
سلطان العارفین بایزید بسطامی رحمة الله علیه
وایشان

وایشان را بخدمت حضرت برحق مطلق امام جعفر صادق
رضی الله عنه وایشان را بخدمت حضرت قاسم ابن محمد ابوبکر
رضی الله عنه وایشان را بخدمت حضرت سلمان فارسی
رضی الله عنه وایشان را دریافت شرف صحبت مبارک
جناب مقدس مطهر معلی حیات النبی حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم نسبت باطن بخدمت خیر البشر
بعد الانبیاء وبالتحقیق امیر المومنین امام المتقین حضرت
ابوبکر بن صدیق رضی الله عنه وایشان بجناب سرور
کائنات وخلاصهٔ موجودات اشرف مخلوقات
رحمة للعلمین وسلطان المرسلین خاتم النبیین محبوب

رب العالمین حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم

شاه ایوان مکه و یثرب ‖ ماه تابان مشرق مغرب

شرف گوهر بنی آدم ‖ از شرف سرور همه عالم

کوی او مقصدست و مقصود ‖ شهریاری که خیل اوست همه

او شبانست دیگران چو رمه ‖ پنجه آفتاب را برتافت

بیک انگشت قرص مه بشکافت ‖ بود برتر ز انجم و افلاک

زان نیفتاده سایه اش بر خاک ‖ آنکه بگذشت از سپهر برین

سایهٔ او کجا فتد بزمین ‖ ذات او هست بعد خیر رسل

گل پس از برگ میوه بعد ز گل ‖ انبیا را شرف بود بدو

خود تواضع کنان نشست فرو ‖ از ینجاست که اخر البضاعت

بعد از

بعد از دریافت اجازت دروح پرفتوح حضرت قبله گاهی و

سایر حضرات مطهره فیوضات بتاریخ بیست و هفتم

ماه رجب المرجب مطابق سنه هجری یکهزار و یکصد

و هفتاد و شش در راه سفر مبارک حضرت حرمین الشریفین

زادهم الله تعالی شرفا و تعظیما فی البلد الجدیده مراتب

سلوک و تسلیک ایشان را مراتب به تحریر کشید

که منبطست از کلام امام ربانی محبوب سبحانی فرد فرد

یزدانی قطب ربانی غوث صمدانی کاشف اسرار سبع

مثانی پیر پیران مجدد الف ثانی رضی الله عنه و فرزند

عروة الوثقی محبوب سبحانی قیوم عالم و عالمیان

۲۷ رجب ۱۱۷۶

غوث الافراد مجدد الدین کاشف الاسرار والعلوم حضرت
شیخ محمد معصوم رضی الله عنه والیضا در بعضی مواضع
بجهة بعضی حکم عبارات از مقامات و مکاتبات این
دو بزرگ عالی درجات آورده تا اهل سلوک بران مطلع
گردیده و کمر عقیدت بسته و قدم از سر ساخته براه
ایشان شتابند و از کمالات کثیره و برکات عظیم
مستفید و مستفیض گردند بحرمت سید البشر و آله الاطهر
علیه و علی آله من الصلواة افضلها و من التسلیمات
اکملها و فی الحقیقة گنجیست از اسرار و اوقات قرب
و بحریست موصل بمنازل قدس غواصی باید که از غواصی

آن برآید و شناوری باید که شناوری نموده بمطلوب

حقیقی واصل گردد بیت دادیم ترا ز گنج مقصود نشان

گر ما نرسیدیم تو شاید برسی مؤلف گوید غفر الله که چون

بعنایت الله سبحانه بعد از تمام و اختتام این رساله

این کمترین بزیارت روضهٔ منوره سلطان المرسلین

و خاتم النبیین و محبوب رب العالمین جناب اقدس

مطهر معلی حیات النبی حضرت محمد الرسول الله صلی

الله علیه و سلم مشرف گردید تا مدتی خاطر این مسکین

مشوش بود که آیا آنچه تحریر یافته است مقبول و مرضی

است یا نه آخر شبی در منام بزیارت آنحضرت علیه

و علی آله الصلواة والسلام مشرف گردیده و نسبت خا
ص الخواص در خود یافته و کمال رضامندی آن سرور
علیه و علی آله الصلواة والسلام در این امر جلیل القدر
تصور نموده الحمد لله الذی هدانا لهذا و
ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد
جاءت رسل ربنا بالحق بالجمله بنای
این رساله بر یک مقصدست و آن مقصد مشتمل است
بر یازده فصل اول در مدحهای طریقه علیه نقشبندیه
قدس الله تعالی اسرار اهلها و فوقیت این طریقه بر
طرق سایر مشایخ رحمهم الله تعالی بلکه افضل طرق

آنطریقیست که ملتزم سنت سنیه و باتیان احکام عزیمت
بود و آن طریق طریقه اکابر نقشبندیه است قدس الله تعالی
اسرارهم که اختیار کرده از هر چه اکابران التزام سنت
سنیه نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده اگر باین همه
بعث ایشان را باحوال و مواجید مشرف سازند نعمه
عظیمی میدانند و شکر این نعمتها بجای آرند و اگر
کوه کوه انوار و احوال و مواجید در باطن فیض مواطن
ایشان افاضه فرمایند و ذره ازین التزام بردارند
آن احوال و مواجید را نمی پندارند و خرابی خود
میدانند و بخبر استدراج نشمرند و اگر عالم عالم

ظلمت و کذب را در باطن ایشان بریزند و ذره ازین ا
الّتزام را برپا دارند غم نمی خورند بلکه امیدواری باشند
و میگویند که جوکیان و برهمنان و فلاسفه یونان از
قسم تجلیات صوری و مکاشفات علوم توحیدی
بسیار دارند و غیر از خرابی و رسوایی و بعد و حرمان
نصیب شان نیست لهذا طریق اصحاب کرام است
و نهایت دیگران در هدایت ایشان اندراج یافته است
ایشان بحضرت صدیق اکبر منسوب رضی الله عنه که فوق
همه نسبتهاست و قاصران این طریق که از بعضی کمالات
ایشان انکاری نمایند از فیوض و برکات ایشان

محروم

محروم میمانند کورانند ولضلالت بدی گرفتار نجانا

الله سبحانه عن هذا البلاء العظیم مصر نقشبندیه عجب

قافله سالاراند که برند از ره پنهان بحرم قافله را

از دل سالک ره جاذبه صحبتشان می برد وسوسه خلوة

فکر چله را قاصر کر کند این طایفه را طعن قصور

حاشا لله که برارم بزبان این گله را همه شیران جهان

بسته این سلسله اند روبه از حیله چسان بگسلد این

سلسله را چنانچه در مداحی این طریق عالی امام ربانی

محبوب سبحانی مجدد الف ثانی رضی الله عنه در

مکتوبی از مکتوبات جلد ثانی بنام خواجه جمال الدین

چنین برنگاشته اند و آن مؤید این معنی ست

بدانکه پیران من و بخدا راه نمایان من که بتوسل

ایشان درین راه چنیم و اگر دم و بتوسط ایشان

ازین مقوله لب کشاده ام که درین طریقه سبق الف

و باری از ایشان گرفتم ملکه ولویت بتوجه ایشان

حاصل کرده اگر علم دارم طفیل ایشانست

و اگر معرفتست اثر التفات ایشان طریق اندراج

النهایة فی البدایة ازین بزرگواران آموختم

و نسبت آن جذبات بجهة قیومیت ایشان اخذ نموده

بیک نظر ایشان آن دیدم که مردم در اربعین بینند

و بیک کلام

و بیک کلام شان آن یافتیم که دیگران در سنین یابند
آنکه بهتر نیز یافت بیک نظر شمس الدین بخنده برده و سخره کند
بر چله خوش گفت آنکه گفت نقشبندیه عجب
قافله سالاراند که برند از ره پنهان بحرم قافله را
از علو خطر و سمو همت ابتدای طریقت را از سیر انفسی
قرار دادند و سیر آفاقی را در ضمن آن سیر قطع مینمایند
سفر در وطن که عبارات ایشانست کنایت ازین
سیرست و در طریق این بزرگان اقربیت است که مذکور
شد و این راه قریب است و بوصول نزدیکتر
و نهایت سیر دیگران در بدایت سیر ایشانست لهذا

فرموده اند که ما نهایت را در بدایت درج میکنیم بالجمله

طریق این بزرگواران در میان سایر طرق مشایخ قدس

الله اسرارهم بسیار عالیست و حضور آگاهی ایشان

تو انگفت که فوق آگاهی اکثر ایشانست ازینجاست که فرمو

ده اند نسبت ما فوق همه نسبت هاست الله و از نسبت حضور

و آگاهی مراد داشته اند لیک چون ماوراء آفاق

و انفس و سلوک و جذبه سخن برانند سخن باندازه کما

لات ولایت می فرمایند اهل الله بعد از فنا و بقا هر چه

می بینند در خود می بینند و هر چه می شناسند در خود می

شناسند و حیرت در وجود خود است و فی

انفسکم

انفسکم افلا تبصرون الله سبحانه الحمد والمنة که ا
ین بزرگواران هرچند از بیرون انفس و آفاق خبر دا
دند اما گرفتار انفس و آفاق نیند و میخواهند که انفس را
نیز در رنگ آفاق تحت لا سازند و بعلت غیریت
نفی آن ننمایند حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره
میفرماید هرچه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه
غیرست بحقیقت کلمه لا نفی آن باید کرد ع نقشبندند
ولی بند بهر نقش نبندند ع هر دم از بوالعجبی نقش دگر پیش آرند
مجدد
تم کلام شریف فصل در بیان تعریف حضرت مجدد
الف ثانی
الف ثانی رضی الله عنه و آثار و علامت مخفی نماند

که حدیث شریف علمای امتی کانبیاء بنی اسرائیل

گویا که آن سید سالار اشارتی بوجود فیض آمود حضرت

مجدد الف ثانی فرموده و تازه کرده نو کرداینده او رضی

الله عنه دین متین آنحضرت را صلی الله علیه وسلم

و نسبت اولین و آخرین بهمان طراوت جلوه گر

نمود رباعی زو شد گل افسرده رندان تازه ؛ چون زار

چمن غنچه خندان تازه ؛ از خامهٔ بی رنگی احمد شده است

دیرینه نقش نقشبندان تازه ؛ از اینجاست که جناب

عروة الوثقی محبوب سبحانی قیوم عالمیان مخدوم

زاده بزرگ حضرت شیخ محمد معصوم رضی الله عنه در مکتوبی

از مکتوبات

از مکتوبات جلد ثانی بنام مولانا حسن علی قلمی فرمو
دند و آن اینست صحیفهٔ شریفهٔ اخوی مولانا حسن علی
رسید مضمون آن بوضوح پیوست نوشته بودند که
بعضی سایلان میکنند که تعریف مجدد الف ثانی چیست
و آثار و علامات و کدام است و در حضرت ایشان هرچه
کمالات بظهور آمده بیان فرمایند تا در شان ایشان
آشنا و بیگانه را باطلاق این اسم اشتباهی نماند مخدوما
مجدد الف ثانی بودن امریست کشفی و الهامی بوجد
آن صاحب این معامله تعلق دارد و الزام امر غیر ثابت
که باثار و علامات آن معقول آشنا و بیگانه تواند گرد

هر که آشناست و سعادت ارزانی دارد از راه مناسبت معنوی

قبول اسرار اهل الله مینماید و مورد فیوض این اکابر میگردد

و هر که بیگانه بی سعادت است از جهت مناکرت باطنی اگر

بی باین اسرار نبرد و قبول ننماید از فیوض و برکات این انسان

محروم ماند کو بماند بیگانگان از محبت خاری چند مارا

بر دو قبول آنها کاری نیست منکران مثل قران معجزه

باهره دیده اند در انکار ماندند مع ذالک کسی را که قوت

حدسیه عطا کردند اگر در اطوار و اوضاع انحضرت

نیک تامل نماید و فیوض و برکات و کمال و اکمال و علوم

و اسرار که آن قدوة الابرار ممتاز است مشاهده کند

بي التكلف حكم مجدد بودن ايشان نمايد حضرت ما قدس الله سره در مكتو

ب خود در مكتوب چهارم جلد ثاني برنگاشته اند كه اين معارف

از حيطه ولايت خارج ست ارباب ولايت در رنگ علماء ظواهر واز دركـ

عاجز و در دركات آن قاصر اين علوم مقتبس از مشكوت انوار

نبوت است على اربابها الصلواة والسلام والتحية كه بعد از تجديد

الف ثاني به تبعيت ووراثت تازه گشته از مضي ظهور آمده

ظهور يافته صاحب اين علوم و معارف مجدد اين الف ثاني

ست كما لا يخفي على الناظرين في علومه و معارفه التي

تتعلق بالذات و الصفات و الافعال و التلبس بالاحوا

ل و التجليات و الظهورات فيعلمون ان هو

لاء والعلوم والمعارف وراي علوم العلماء

ووراي معارف الاولياء بل علوم هو

لا بالنسبة الي تلك العلوم قشر و تلك المعا

رف لب والله سبحانه الهادي بل افضل

که هر مائة مجددي گذشته است اما مجدد مائة ديگر است

و مجدد الف ديگر چنانکه ميان مائة و الف فرقست بلکه

زياده ازان در مجددان نيز هست که هرچه دران مدت

از فيوض با متان برسد بتوسط او برسد اگرچه اقطاب

و اوتاد و بدلاء و اخيار آن وقت بودند خاص کند

بنده مصلحت عام را فصل در بيان دانستن مرشد

و مریدان بدانکه چون طالبی پیش آید باید که شیخ اول ورا
استخاره فرماید و خود نیز استخاره کند از سه استخاره تا هفت
چون استخاره جانب راست آید شروع در تعلیم و تلقین
او نماید و این معنی بر آنکسان است که از جواهر نفیس گریزند
و خواهش سلوک داشته باشند و الا نه بی استخاره
در کار اینها شروع نماید و هیچ توقف نکند نقل مشهور
است که در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست زیرا که
اقبال قلب شیخ کامل و مکمل نیز قایم مقام استخاره است
بعد از آن توبه تعلیم کند و طریق مناسب حال طالب
تلقین نماید و از شرایط شریعت و اداب طریقت

بیان فرماید و بگوید که حصول مطلوب غیر ازین نیست

بعد ازان باحوال و تا حد مقدمه و توجهات بکار برد

تا آنکه آثار جذبه که از لوازم این راه ست پدید آید و بوسنه

باصحاب خود میکفته باشد که هر واقعه که سر موی

مخالف کتاب و سنت باشد اختیار نکنند از اجتماع

طالبان ترسان و لرزان باشند و همواره ملتجی

و متضرع بوده باشند مبادا در کارخانه این کار خللی

افتد و اشتغال خلق ورا از حق سبحانه باز دارد

و گرمی طالبان خنکی انکس شود بهر حال هم بیاران

صحبت دارد و استغفار و التجا را از دست ندهد و گوید

خلوت مقرر سازد و ذکر کثیر و تذکر ذنوب و زلات و توبه و انابت
در ان هنگام غنیمت سازد و حلقه ذکر را سرگرم سازد و بالجمله
با مریدان چنان سلوک نماید که در نظرشان مهیب
و با وقار در آید انقدر انبساط نکند که موجب جرات
و گستاخی گردد و خلل در کار آنها افتد زیرانکه وصول
و حرکات طریق بی رعایت ادب و میسر است مصرع
بی ادب محروم ماند از فضل رب فی الحقیقه رعایت
ادب [illegible] دوام صحبت و مراعات شرایط از ضروریات این
راه ست تا ره افاده و استفاده مشغول گردد و نیز باید دانست
که مدار وصول بدرجه کمال غالبا مشروط بمحبت اوست

طالب صادق از کمال محبت که بشیخ پیدا کرده است اخذ فیوض
وبرکات بزیاده از باطن فیض مواطن او مینماید وباطن
او را منور میگردد و ساعت بساعت ترقیات عالیه
و عروجات متعالیه بزرگ و مینماید مصرع طفیلی دوست باشد
هرچه باشد و نیز مخفی نماند که اگر سالکی در واقعه بیند
که پیر کامل من مرا اجازه تعلیم و تلقین طریقت عطا فرموده
تجویز تلقین نباشد تا که اجازت تعلیم طریقت امر رب
بس عالی در خواب و واقعه راست نیاید و همچنین ورا
حوال مواجید و قطبیت و غوثیت و فردیت که امثال
آن در منام یا واقعه ظاهر شود نزد این اکابر معتبر نباشد

تجرب

بخواب اندر مکر موشی نتر شد والعلم عند الله

فصل ۶

در بیان لطایف عالم امر و عالم خلق و بیان فنا و

بقاء و انوار تجلیات و ظهورات و مسکن و ماوای

آنها مفصلات مناسبت لطایف عالم خلق با هر یکی

ازین عالم امر باید دانست که هکی درین راه هفت گام

دو از عالم خلق و پنج از عالم امر و پنجگان عالم امر قلب و

روح و سر و خفی و اخفی ست و دو از عالم خلق قالب

و نفس ست قالب مرکب از عناصر اربع ست که عبارت

از خاک و آب و باد و آتش ست و این لطایف عالم امر

بعد از حصول علوم و معارف و احوال مواجید تعلق

بهر کدام اینها علحده و طریقی که اکابر این سلسلهٔ عالیه قدس الله

اسرارهم اختیار کرده‌اند نیز آن از قلب است که در پهلوی چپ

واقع است و این قلب را صنوبری گویند که آشیانهٔ قلب

حقیقی است و آن فوق العرش که از عالم امر است و حقیقیه

جامعه نیز گویند و مراد حقیقت جامعهٔ قلبیه ذکر و تأثیر و التذاذ

و سکر و فنا و استهلاک که متعاقب یکدیگری آیند

طالب باید که زبان خود را بکام بچسپاند و هر دو چشم

بربندد و لب بر لب نهد و خیال بغیر او سبحانه از دل زایل

کرده اند و بجمیع همت متوجه قلب صنوبری گردد و لفظ

مبارک الله در دل بطریق خطور دل بگذراند و نفس در اندرون رفت

رکضود خود

بطور خود باشد یعنی حبس دم نکند و مداومت بکند نماید و نیز

از حضرت ذو الجلال بر سالک فیض است مدام اگر یک ساعت

متوجه آنجناب نگردد آن فیض منقطع گردد پس باید دل وی

دل از غیر حق سبحانه جل سلطانه تا فته مدام متوجه آنجناب قدسی

بود این معنی در ابتدا به تکلف است آن را یاد کرد گویند

طالب را باید که چندان مداومت بذکر نماید که حضور سبحانه

بنوعی حاصل نماید اگر به تکلف با وماسوا نماید هرگز خطور

او نگردد و این معنی بنفس قلبی است که قطع تمامی دایره

سیری الله است که تقدیر سیر آن بمدت پنجاه سال راه

راه نموده اند آیه کریمه تعرج الملائکة والروح

الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة

واز عنایت الهی جل شانه و بهمین نظر پیر کامل بسهولیت قطع
آن میسر آید این حالت را یادداشت گویند و نسبت این
معامله بکمالات که فوق اوست حکم قطره نسبت این معامله
بدریای محیط درین هنگام ذکر را از تلاوت قران و نوافل
و تسبیح و تهلیل افضل داند و سودمند شمارد انرا که در
سرای نگارست فارغ است از باغ و بوستان و تماشای
لاله زار و از گذشتن بیر قلب سیر در مراتب روح است
که فوق اوست و بعد ازان تعلق دارد و از گذشتن
روح ستر است که فوق اوست و از گذشتن ستر خفی است
که فوق اوست بعد ازان معامله با خفی است که فوق او
و این هر کدام را محل علیحده است و جای نفس و هوای

ذکر دماغ است بدانکه هر که لطیفه ازین لطایف عالم امر زیر قدم
نبی است از انبیاء کرام علی نبینا و علیهم الصلواة و السلام لطیفه
قلب زیر قدم حضرت آدم صفی الله است و لطیفه روح زیر قدم حضرت
ابراهیم خلیل الله است و حضرت نوح نبی الله است و لطیفه
سر زیر قدم حضرت موسی کلیم الله است و لطیفه خفی زیر قدم
عیسی روح الله است و لطیفه اخفی زیر قدم مبارک مقدس
مطهر حضرت رسول الله صلواة الله علیه و علیهم اجمعین
و هر یکی ازین لطائف عالم امر اعلی حده نور است که
در وقت حصول سالک جلوه می نماید و چونکه قلب حقیقت
جامعه است اول زیرش بیان می نماید و بتوسط این

او باین لطایف اربعه میرسد ودر لطیفهٔ اخفی قراری یابد ونور
قلب زرد است ونور روح سرخ است ونور سر سفید است
ونور خفی سیاه است ونور اخفی سبز است واین لطیفهٔ اخفی
اعلی لطایف عالم امر است وفوق همه آن که در شان او
حدیث قدسی نقل می کنند که آمده است وفی الاخفی
اما در اصل در مراتب اصول لطایف پنجگانه عالم امر است
که طیران عالم قدس مینماید از همه لطایف بالاتر ای
بالاتر میرود با شرف علی زیرا که لطیفهٔ محمدیت علی صاحبها
افضل الصلواة والسلام والتحیه بدانکه چنانچه در مکتوبات
قدسی آیات حضرت عروة الوثقی رضی الله واقع است

بسم الله الرحمن الرحیم اگر گویند که بعد از ظهور آن تجلی فناست

و یا بعد از تجلی آن فناست گوییم که لازم و ملزم اند همان

سخن شیخ الاسلام انصاری قدس سره تا نیابی نرهی

تا نرهی نیابی ندانم که کدام یکی پیش بود گسستن یا پیو

ستن چون از ظهور تجلی فعلی قلب فانی گردد در آن

فنا فعل منفی شود و خود را مسلوب الفعل حق باقی

گردد و خود را فعل حق یابد بعد از آن فنا روح است

از ظهور تجلی صفات حقتعالی بحصول می پیوندد

بقا روح نیز بدان صفات قدس بود بعد از آن فنای

سر است که مقتضی او شیونات و اعتبارات صفات است

وبقاي او بعد از فناء او فنا کننده است بآن شیونات
بعد ازان فناي خفی است ومعنی او صفات
سلبیه وتنزیه است وبقاء او بان بود بعد ازان فناء
اخفی است ومعنی او آن مرتبه است که کالبرزخ است
میان مرتبه تنزیهی ومیان احدیت مجرده است
وبقای اخفی بعد از فناء بان مرتبه مقدسه است چون
سیر بانجا رسد درجات ولایت عالم امر بنهایت
آید که این لطایف خمسه در مرتبه ولایت است
بعد ازان اگر فضل الهی مدد فرماید سیر در کمالات
لطایف خمسه عالم خلق است که اصل لطایف
خمسه

حسب عالم امر اند معامله لطیفهٔ نفس اصل معامله لطیفهٔ قلب است

در معامله لطیفهٔ باد اصل معامله لطیفهٔ روح است و معامله لطیفهٔ

آب اصل معامله لطیفهٔ سر است و معامله لطیفهٔ نار اصل معامله

لطیفهٔ خفی است و معامله لطیفهٔ خاک اصل معامله لطیفهٔ

اخفی است و تواند بود که بعضی را فنای قلب و روح دست دهد

و فنا میسر نشود و بعضی را فنا میسر شود و فنای لطیفه که بعد از آن

است نشود و بقاء همان لطیفه قلب و روح اکتفا رود و از

اولیاء بود ولیکن چون فرد احقایق هر یک ازین لطایف

در جلوه در آید آن لطایف که درین نشاید و لت فنا

بقاشان مشرف نشده اند از ثمرات نتایج مناسبه

آن فنا و بقا فایده کامل نگیرند من کان فی هذه
اعمی فهو فی الآخرة اعمی تتم کلام شریف
مخفی نماند که اکابران این طریق قدس الله تعالی اسرارهم
بجانب دست چپ از عالم خلق مضغه قرار داده اند
و بقلب صنوبری مسمی کرده و قلب حقیقی که حقیقت جامعه
است آنرا باین مضغه مناسب نام کرده اند بلکه مسکن و آشیانه
و ماوای قلب فرموده اند زیرا که این مضغه بتعلق
بدنی از حرکت و جنبش و سکون قلب ساکن و متحرک
و برنگ او ذاکر گشته و شکر او شکر و بقای او فانی
و با نور او منور شده چنانچه احوال یکدیگر منسوب اند دو

اگر روح را نیز این معامله تقلب در میان آید گنجایش دارد

که نسبتی از بیچونی دارند یک نغمه فرد نشنیده در دو پرده ها فته

ز دو جا ظهور کرده ها باید دانست که قبض و بسط هر دو بازوی

این راه اند بسالکی اگر قبض رو نماید از آن دلتنگ نشود

که سالکان را اندر اثنای سلوک رو میدهد هر دو سبب

ترقی شان میگردد و قبض و بسط هر دو داخل احوال اند

قابض و باسط هر کدام از اسماء الهی اند سالک گاهی مورد

یک اسم است و گاهی مظهر اسم دیگر لیکن معامله قبض و بسط

تا زمانیست که سالک در تلوینات احوال است چون معامله

از تلوین به تمکین آید قلب و سایر لطایف عالم امر از تلوین

احوال قبض و بسط از ذکر وند بعده اگر قبض است بر ظاهر صورت
است و بباطن لطائف عالم امر تلوین احوال سرایت نمیکند

فصل پنجم در بیان مرتبه ولایت صغری که ولایت اولیاست

بدانکه اصول لطایف پنجگانه عالم امر از دایره ظلال اسماء
و صفات است پس فنای آنها عبارت از وصول ظلال
صفات است چنانچه وصول شان از مقام افعال
واجب تعالی است و فنای شان مربوط باین اصول
است و این ظلال مبادی تعینات سایر مومنین
است که مسمی بولایت صغری است و نهایت عروج
این لطایف پنجگانه عالم امر تا نهایت این دایره است

و تمامع جهو

٢٤٣

و قطع اصول لطایف عالم خلق در ولایت علیاست که ولایت
ملاء الاعلاست و شروع فناء نفس و اطمینان او ازین دایره
است لیکن درین موطن صورت فناست و حقیقت
فناء و البقاء عروج باصول و سکانت نفس است که این در ولایت
کبرا اند عروج باصول لطایف عالم خلق آنست که نفس به تجلی
صفات و ذات متجلی گردد و حقیقت فناء کمال فنا از ان
حاصل نماید و سکانت و اطمینان نفس عبارت ازانست
چنانچه تصریح آن در صحف ایته بیان فرموده اند اهل ولایت
صغرا نیز از فناء نفس و اطمینان او خبر میدهند لیکن چون
ان درین موطن حقیقت فنانیست لاجرم میگویند فرود

هر چند که مطمئنه گردد هرگز از صفات خود نگردد

زیرا که نفس خاطرست و منازعت و مخالفت او پیدا نیست

و آنکه بحقیقت فنا رسیده است میگوید که بعد از فنا و اطمینان

سر موی مخالفت و سرکشی نمی ماند در روی ترقی این ولایت

منوط باذکار و مراقبه و متابعت نبوی و دوام ذکر حق است

کمالاتی که ذکر یافته است ظلال اسماء و صفات واجبی

تعالی است درین هنگام سالک باوصاف این اسم

متحقق میگردد و بعد از متحقق شدن باین اسم چون

متوجه فوق شود بطلب اسم فوقانی که از ظل این اسم است

دو رنگ آن اسم است متحقق خواهد گشت و این اسم

تحقق کمال

تحتانی را گذاشته باسم فوقانی که اصل و هست همچنین

از اصل ثانی باصل ثالث و از اصل ثالث برابع و خامس

و از آن بسادس الی ماشاء الله نحانه البقا خواهد یافت

تا کدام صاحب دولت بود که از جمیع مراتب ظلال

گذاشته باصل الاصل و اصل گردد درین اصل باین نشئه

و باین قطره را دریا خواهد ساخت و کاه را کوه خواهد

گردانید و این کمال نسبت بکمال دیگر که فوق او هست

حکم قطره دارد و نسبت بدریای محیط آسمان نسبت

بعرش آمد فرود ورنه پس عالیست پیش این خاک توده

فصل ششم در بیان فنا نفس بالتحقیقات بدانکه فنا نفس منوط

به تجلی صفات است و کمال فنا و منوط به تجلی ذات است

چه کمال هر مقام مربوط است بگذشتن از آن مقام و وصول

بمقام فوق او و کمال متجلی باحکام شرعیه و اجتناب از بدعت

نامرضیه مربوط بفناء نفس است تا نفس از طغیان و سرکشی

و انانیت و امارگی که در نهاد او موضوع است متخلع نگردد

بانقیاد و اطمینان نرسد حصول حقیقت شرعیه صورت

نه بندد و بلبس از اطمینان صورت شریعت است

و بعد از اطمینان حقیقت شریعت فرق در میان صورت

و حقیقت فرق زمین و آسمان است بلکه زیاده از آن

صورت شریعت نصیب اهل صورت است و حقیقت آن

نصیب

نصیب اهل حقیقت صورت ایمان که نصیب عوام است آنرا
ایمان مجازی گویند که از زوال و خلل مامون نیست و ایمان
حقیقی که ایمان خواص است نصیب حقیقت است که از زوال
مامون است کریمه یا ایها الذین امنوا امنوا بالله و رسو
له و حدیث للصلم فی سالک ایمانا بعده
کفرا شارت باین ایمان است هر چند سالک در فنا قدم
راسخ تر نهد ایمان او کامل تر بود پس باید که بجمیع همت
در پی قطع علایق کردد و بامداد این کلمه طیبه باطن را ساعت
بساعت ازین علایق پاک سازد هر چه قابل نفی بود
آنرا به تحت الا ارد و به تیغ لا نفی آن نماید و وجود

بشریت را از میان زایل کرداند و هیچ دری از درها و گرش

نگذارد و مسدود نماید و مرحله نفی وجهت وجهی

رو با حدیث آرد و از علایق بکلیه برهد و بقدر حوصله

سد اسباب نماید و معامله نفی بقدر طاقت با نجام رساند

و بنوعی که حقیقت لا اله الا الله جلوه فرماید آن زمان

معامله نفی و اثبات بنقطه آخر رسد درین حالت

عزیزی از صوفیه کرام از صعوبت این معامله در ورطه

این مهلکه افتاده بود بزبان حال میگفت که اگر ازین

مهلکه نجات یابم هرگز خدای جل و علی را یاد نکنم چه

خود را عابد بخود میدید و یاد او بجناب نمیرسد باید دانست

باید و نیت

باید دانست که جزء اول این کلمهٔ طیبه متعلق بنفی است

که جزء ثانی این کلمه متعلق بمرتبهٔ اثبات است که نتیجهٔ نفی

است و علت غایی اوست و این تعلق باثبات

دارد و چون فضل ایزدی جل سلطانه دستگیری فرماید

بقدر طاقت بشری باختتام رساند لاجرم سکهٔ اختتام

بنام او زنند و قرعهٔ محبوبیهٔ ذاتیه که منتهای کمالات

است بنام او برآید تا کدام شهباز که ازین شربت

بتمام برآید حق سبحانه قطره ازین شربت خوشگوار

بکام جان تشنه لبان بچکاند و سیراب گرداند

آمین یا رب العالمین ربنا تقبلنا انک انت

السميع العليم پس همان نفس اماره که بالذات منکر احکام
سماویست و موذع خودی و انانیت و ترفع و تجبر
که نهاد او موذع است ازین صفات رذیله خود منخلع
می شود و از زمین معصیت حجره می نماید و جاد خود
میگذارد و جوار صلحا که لطایف عالم امرند اختیاری فرمایند
و انانیت و مخالفت با اهل آن می سازد و بصوب
معرفت مشرف میگردد حقیقت اطمنان و شرح صدر
از زوال عین و اثر فنای اتم و بقاء اکمل و اسلام حقیقی
و مقام رضا درین موطن حاصل می شود و این
مطمنه ازین مقام خود عروج فرموده به تخت صدر ار

ارتفاع

ارتفاع می نماید و از انجا که این سلطنت میدا می کند و استیلاء

بر ممالک قرب بهی نماید این زمان از مولای خود راضی

و مولای او از وی راضی کر نسه یا ایها النفس المطمئنه

ارجعی الی ربک راضیه مرضیه درین مقام

این مطمئنه را گنجایش مخالفت نمی نماید و مجال سرکشی

فی الکلیت خود متوجه مطلوب می شود و تمامی گرفتار مقصود

همینش جز رضامندی مولا حقیقی نمی باشد جل سلطانه

و مطلبش جز طاعت و عبادت نه اینجا بحقیقی زند مرد

گز محنت کفر و دین شود فرد آنکه نه در او وجود باشد

یک قبله و یک سجود باشد فصل هفتم دربیان و لایت

کبری که منبطن است دایره ست یکقوس اسم الظاهر قوسی عروجی که در دایره

اسماء و صفات واجبی جل سلطانه واقع شود شروع در

مرتبه ولایت کبری خواهد بود که ولایت انبیاست علی نبینا علیهم

الصلوة والسلام نصف سافل دایره متضمن اسماء و صفات زائده

ونصف عالی این دایره مشتمل شیون و اعتبارات ذاتیه چون

فضل ایزدی جل سلطانه دستگیری فرماید سیر در دایره اصول آنها

خواهد بود و از گذشتن آن دایره اصول آن با صول است و سیر

در کمالات این سه دایره امید وار نمائیست و اصول این سه کالنه

مخصوص بنفس مطمئنه است بعد ازان قوسی است ازدایره که اصل

این همه دایره هاست و این همه دایره ها تفصیل اسم الظاهر اند و سیر

دین در علم است در اینجا یک تا زه طران است برای سالک

که اسم ظاهر (باطن) تعلق دارند سیر آن در علیم است و آن انهوردیست

که بازوی دویم است برای سالک که بقوت این و آن

طیران عالم قدس میسر میگردد و این اسماء که ذکر یافته است

مبادی تعینات حضرات انبیا است علی نبینا و علیهم الصلوة

والسلام و ترقی این ولایت منوط بتکرار از کلمه طیبه است

بانا قسم هشتم در بیان مرتبه ولایت علیا که ولایت

ملایکه ملاء الاعلی است بدانکه مرتبه ولایت علیا حضرت

ذات تعالی و تقدس آنست که سالک بحصول آن

باقی گردد و صفات بوی قیام یابند و ماسوای آن

آن هم قسم که فنا و بقا به کنند از اسماء و صفات باشد

هنگام

این الغایت علیست که بر ولایت انبیا و اولیا الفوق

دارد و وسعت قلب درین مقام زیاده‌ای شود از وسعی که در

مقامات سابق بوده است و پیک درین جز از اسم ظاهر تحقیر

ذات تعالی و تقدس قربست زیرانکه این مقام با اسم

باطن تعلق دارد هر چند سیر در اسم باطن نیز در اسماء است

اما در ضمن آنها ذات ملحوظ است و در پس پرده صفت

زیرا که علیم ذات است که مر در اعلم است و درین هنگام سیر

سالک در علیم است و سیر این مخصوص باسم باطن است

که جامع جمیع اسماء و صفات است و این اسماء مبادی

تعینا ملایکه عظام است علی نبینا و علیهم الصلواة والسلام

وعروج

و عروج لطایف عالم خلق ملایم این ولایت ست بعد از
لطیفه خاک که کمال آن منوط بکمال نبوت ست علی صاحب
الصلواة والسلام والتحیة و لطیفه نفس که در ولایت
کبری فنا و بقا متشرف گشته و بکمال اطمینان رسیده است
بالجمله ترقی درین عالم ولایت علیا بعناصر ثلثه از لطایف
عالم خلق عنصر آبی و عنصر هوای و عنصر ناری درین هنگام
دو باز و طیران میسر ست بران سالک که بقوت این دو
باز و سیران و طیران در عالم قدس می گردد و ترقی این
ولایت نیز بتکرار کلمه طیبه ست و هم بکثرت صلواة و تطو
ع والله اعلم بالصواب قسم نهم در بیان کمالات مرتبه

نبوت و رسالت و کمالات اولو العزم علی اربابها

الصلوٰة و السلام و بیان کمالاتی که فوق اوست بطریق

اجمال مرتبه کمالات نبوت و رسالت و کمالات

اولو العزم که عبارت از افراد ذات تعالی و تقدس

فوق مرتبه اسماء و صفات و شیونات و اعتبارات

ست و چه کمالات ولایت صغرا و کبرا و ولایت علیا

همه ظل و عکس این مقام اند بلکه آن کمالات شبه و مثال

اند مر این کمالات را زیرا که درین موطن معامله سالک

از مراتب ظل و اصول بالا میرود و واصل را در رنگ

ظل وا میگذارد و حصول این کمالات در حق حضرات

انبیا

علیهم الصلوات والتحیات وصحابه ذوالبرکات ایشان است

و ایضا در کمال تابعین و مجتهدین فرموده بعد ازین رو

باستتار آورد لیکن چون نوبت حضرت مجدد الف

ثانی رسید تایید شریعت و تجدید ملت تبعیت در اثنا

ثت پرتوی انداخت و آخر را با اول مشابه ساخت

چو فرخنده شب بود بعد از هزار بعالم نبی گوی آمد و بار

شد نیت ما برخ نبی بجوشد ز کوشش اران ولی

نگین گشت در جلوه اولیا چو در نبیا خاتم الانبیا چونکه

مجوز است که غیر ازین هم دیگری را باین دولت بنوازند و مشرف

سازند لیکن حصول این کمالات بعضی افراد را است

و کسب و دعا و توجه و عمل و کشش را در اینجا دخلی نیست

۱۴۰۸

غ عاشقان کسی نبود دوام بار چند کار اینجا همیشه با دبدبست دوام را

بدانکه نسبت بسوی این کمالات نبوی تفوق موهبت یعنی

کمالات رسالت و کمالات اولوالعزم سبیل جدی را غیر از قیوم

الامامات داللہ سبحانہ این کسی را که در ضمن اوست ام از نکتہ

باریک تر ز مو اینجاست نہ هر که سر بتراشد قلندری داند

و ترقی این کمالات مربوط است و لفضل و احسان بنا اعمال صوری

انسان لیکن ذکر کلمه طیبه و تلاوة قران و تسبیح و نوافل

و غیر آن کفارت زلات و خطیات و کدورات و برای

رفع درجات آخرت نافع و سود مند است بالجمله

ترقی در این کمالات نبوت مخصوص بالاصالة عنصر

خاک راهست و شرف در میان سایر لطایف چه از

عالم امر

امروچه از عالم خلق عنصری راحت ومنکشف میگردد درآنجا
مقام حقیقت قاب قوسین او ادنا واسرار مقطعات قرانی ومتشابهات
فرقانی الحمد لله اجعلنا عالمین ربانی والهی بفضله وکرمه و
بتصدق حبیبه علیه وعلی آله واصحاله من الصلواة
افضالها ومن التسلیمات اکملها امابعد درین مقامات
وجدانی است یعنی مقام خلت ومحب محبوبیه وذاته ومحبوبیته
خاصه وحقیقت الحقایق که تعین حبی است وایضا حقیقت
کعبه ربانی وحقیقت قرانی وحقیقت صلواة که نهایت
مقام عابدان است ای عزیز این احقر بی بضاعت سخن
ازین کمالات محبت محبوبیته چه گوید وچه نوید واگر گوید
که فهمد که دریابد لیکن کرامه اما بنعمة ربک

مخلصان لاجرم آن مقدار و انتها بید که مقام خلت مخصوص

بالاصالت بحضرت خلیل الله است علی نبینا و علیه الصلوٰة

والسلام و نفی غیر معبود حقیقی درین مقام بی تکلف

باختتام میرسد و کمالات محبت صرف مخصوص است

بولایت موسویه علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام و کمالات

محبوبیة ذاتیه مخصوص بولایت محمدی علی صاحبها الصلوٰة

والسلام والتحیه و کمالات محبوبیة خاصه مخصوص است

بولایت احمدیه علیه و علی آله افضل الصلوٰة و اکمل التحیات

و کمالات حقیقة الحقایق مخصوص است بمقام خاص حبیب

او صلی الله تعالی العلی الاعظم الاعلم الحقایق

علیه و علی آله و صحبه و سلم و کمالات حقیقة کعبه ربانی

از مبداء امتیاز بیچون و بیچگونگی ست و کمالات حقیقت قرانی

از مبداء وسعت بیچون حضرت ذات رب تعالی

و تقدس و کمالات حقیقت صلواة از کمال وسعت و اختیار

بیچون ست والله اعلم بحقایق الامور کلها باید دانست که ظهور

محبوبیة ظلال صفات و افعال و اجتماع جل سلطانه در حق

اولیاء کبار ست قدس الله تعالی اسرارهم و ظهور محبوبیة

اسماء و صفات او سبحانه و عظم شانه در حضرت انبیا

علی نبینا و علیهم الصلواة و السلام متحقق ست در حق حضرت

کلیم الله ست علی نبینا و علیه الصلواة و السلام و ظهور محبوبیة

ذاتیه مخصوص بان حضرت سلطان المرسلین خاتم النبین

محبوب رب العالمین صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه

اجمعین من الصلواة افضلها و من التسلیمات

اکملها فصل دوم در بیان مقدسه معبودیت صرفه

بدانکه فوق حقایق ثلثه یعنی حقیقت قرآن و حقیقت

صلوات مرتبه مقدسه معبودیت صرف است هر چند

که رویت او سبحانه عظم شانه اجماع عقیده را غیر واقع است

اما درین مقام که رویت است در قافله که او وست دانم ترسیم

این بس که رسد ز دور بانگ جرسم و حقیقت نجات که نتیجه

نفی است و علت غائی او وست در اینجا حاصل می شود

زیرا که اطمینان نفس بی تکلف در حد کمال بعد از اعتدال

اجزاء قالب ست و درین موطن اجزاء قالب نیز باعتدال

می آیند هر چند که شروع اعتدال ستبه باین مقام است

هکذا علمنی ربی چنانچه تفصیل این معنی در مکتوبات

قدسی آیات امام ربانی محبوب صمدانی حضرت

مجدد الف ثانی رضی الله عنه مفصلا مسطور ست

آن و این ست بسم الله الرحمن الرحیم مرتبه مقدسه

که فوق حقیقت صلوات ست استحقاق معبودیت

حرف موطن فوق را ثابت ست که اصل کل است

و ملاذ همه در ان موطن وسعت نیز کوتاهی مینماید

و امتیاز دررهٔ می یابند انکه بیچون و بیچگونه باشد نسبت انتهای
اقدام کمال انبیا و اکابر اولیا علیهم السلام او لا و آخراً
تا نهایت این مقام حقیقت صلوات ست که نهایت
مرتبه عبادت عباد است فوق این مقام معبودیت
صرف ست که هیچ کس را دران دولت هیچ و جه شرکت
نیست قدم بالاتر نیست تا هر چند که ثواب عبادت و عا
بدیت ست قدم را درنگ نظر گنجایش است و چون
معامله بمعبودیت صرف رسد قدم کوتاهی کند
و سیر بانجام رسد لیکن الحمد الله سبحانه که نظر از انجا

تمع نفرمو

منبع نفر مودود تقدیر استعداد کسی بیش داده بالا بودی اگر
اینهم نبودی کسی بیش دارد که در موقف یا محمد اشارتی باین
کوتاهی قدم بوده باشد یعنی سالک باشد ای محمد و قدم
بیشتر منه که فوق مرتبه صلواة که از مراتب وجوه صادر است
این مرتبه تجرد و تنزه حضرت ذات تعالی و تقدس است قدم
را اینجا جایگاهی نیست و گنجایش نه و حقیقت کلمه طیبه لا اله
الا الله درین موطن متحقق میگردد و نفی عبادت آلهه غیر مستحقه
اینجا صورت می بندد و اثبات معبود حقیقی که غیر او مستحق
عبادت نیست درین مقام حاصل می شود و امتیاز در میان
عابدیت و معبودیت درینجا هویدا می گردد و عابد از معبود
ما ینبغی جدا می شود معلوم میگردد که معنی لا اله الا الله نیست

۹۸۶

نمیتهای لا معبود الا الله است چنانچه در شرع شریف معنی این

طیبه قرار یافته لا موجود و لا وجودست و لا مقصود کفاش نسبت

ابتداء و وسط است و لا مقصود فوق و لا موجود و لا وجود انتهاست

که درجه لا معبود الا الله است تم کلام شریف فصل پانزدهم

در بیان مراتب نزول بدانکه چون معامله عارف با این مرتبه

مقدسه معبودیت صرف شد و فضل ایزدی جل سلطانه

هادی کار او گشته دستگیری رحمت فرماید و بر العالم باز خواهند

گردانید یعنی بجهت هدایت و ارشاد نوری از مرتبه وجود در قالب

عارف نیز بنش خواهد نمود تا آنکه با آن نور منور گردیده نزول خواهد فرمود

و تا دم مرگ بهمان خورسند خواهد بود گفته و رد که انجنانم من

که بجز عشق تو ندانم من عشق تو ای نگار فرزانه آنچنانکرد در دلم خو

سمه ر ہم

که ترا هم نماند کنجایی بعد ازین خوشترم به تنهایی بر وصل سخن
رویم و گوییم که مراد از بازگردانیدن این عارف بعالم آن است
که تا بند فی الله فی سبیل الله دعوت و هدایت بخلق مینماید همدا
بیک کس بعد از نزول تکلیف خود نکند و متوجه دعوت و ارشاد گشته
است و تا دم مرگ به تمامی گرفتار رجوع زیرا نکه همتش جز رضامندی
او سبحانه مطلوب نمی باشد و مطلبش جز مردان حق جل
بیت
علی فی هجر که بود مراد محبوب از وصل هزار بار خوشتر بالجمله کمالات
مخفیه و اسرار منتجیه که بصاحب رجوع تعلق دارد میتواند که بفهم صاحب
توجه در آید زیرا که مرتبه رجوع از فضایل و کمالات نبوت ست و آن
از آثار ولایت و ازینجا فرق درمیان این دو مرتبه نموده می آید
اینکاش صاحب توجه بصاحب رجوع حکم قطره داشته می بود

نسبت به دریای محیط و دیگر باید دانست که بعضی عارفان پیک عروج

این مقامات را طی کرده نزول مسفر باید و بعضی دیگران را عروج و نزو

ل علیحده میشود بعضی را در بعضی مقامات عروج میشود و نزول بود

ین معامله بحسب استعداد سالک باندازه تربیت راه بر باشد چنانچه غیر

از محمدی المشرب کبران را وصول بحقایق ثلاثه میسر می شود

حقیقة الحقایق در میان نمی آید بعد از وصول این ثلاثه به حقیقت

الحقایق ملتحق می گردد و آنکه محمدی المشرب است و بر قدم او است

علیه و علی آله و صحبه من الصلوٰة افضلها و من التسلیمات اکملها کنجایش دارد

که بی منزل وصول آنها بحقیقت مشرف گردد گر نه اید بجو یکی موی کنجایش آن نیست

و العلم عند الله عز و جل تتمه الکلام آنکه چون طالب را

هوسی این راه پیدا شود و سودای مطلوب حقیقی در سویدا اول

باید پیدا

پدید آید آنکه در طلب و شوق مطلوب بیقرار بود و این داعیه را داعی باشد
و قوت این خواهش و شوق خواهد بداند که درین راه غیب الغیب بی
دستگیری پیر کامل سلوک نمودن و راه رفتن بس مشکلست که بهمه
وابتغوا الیه الوسیلة چون ببارگاه سلاطین مجازی بی وسیله
نمی توان رسید بدرگاه سلطان حقیقی و شاهنشاه تحقیقی وسیله ضرور
و ناگزیر باشد بیت زیرا که صفر درین مراحل ‖ بی توشه و رهبر است مشکل
بشتاب که در ره سعادت ‖ اول طلب است پس ارادت
اول طلب ره طلب را ‖ وانگاه شرایط ادب را
بی رهبر اگر برون نهی گام ‖ در بادیه گم شوی سرانجام
در راه نخیزد از تو گردی ‖ سر تا ننهی بپای مردی
پیری طلب همچنین درین راه ‖ کز بار و خر تو باشد آگاه

چون بدرقه تو همت اوست ‌ ‌ ‌ اکسیر وجود صحبت اوست

تو ذره پیر آفتابست ‌ ‌ ‌ مفتاح فتوح فتح بابست

پیری نه غالبست و مغلوب ‌ ‌ ‌ پیری که مراد گشت محبوب

پیری که نه مقتدی راه است ‌ ‌ ‌ آن پیر که مقتدای راه است

پیری نه که آب و خاک بیند ‌ ‌ ‌ پیری که جهان پاک بیند

پیری نه که پا ربسته باشد ‌ ‌ ‌ پیری که ز خویش رسته باشد

پیری نه که در خیال باشد ‌ ‌ ‌ پیری که بوقت حال باشد

پیری نه که باشدش کرامت ‌ ‌ ‌ پیری که بباید استقامت

پیری نه که همچو سایه پست است ‌ ‌ ‌ پیری که ز طور عشق مست است

پیری نه که غایب و دور است ‌ ‌ ‌ پیری که مدام در حضور است

پیری نه که غافلست و معلوم (محروم) ‌ ‌ ‌ پیری که ز علم شد معلوم

پیری که چو

پیری که چو در دلت نشیند ‖ حال ازل و ابد ببیند

پیری که باوج قاب قوسین ‖ برگشته چشم وست کونین

آن پیر که از کمال تمکین ‖ میراث رسیده باشد از دین

در خدمت چو یافتی راه ‖ پرهیز کن از فضولی آنگاه

باید که ز خویش مرده باشی ‖ تا راه طلب سپرده باشی

از بصر تو نور باطن پیر ‖ چون چشم تو راست تیز تا تیر

از پیر تو نور باطن او ‖ روشن شود اندرون تن تو

در حالت او مکن تصرف ‖ در خدمت او مکن تکلف

محکوم شوی چنانچه گوید ‖ مامور شوی تو هرچه جوید

بر گوشه خاطرش منه بار ‖ کان بی نظر لطف شد ار

پیوسته زبان کوته کوش مباش در صحبت و خموش مباش

ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا ذنوبنا واسرا
فنا في امرنا وثبت اقدامنا وانصرنا
على القوم الكافرين الحمد لله رب العالمين
والصلوات والسلام على رسوله محمد
ومحبوبه سيد المرسلين وخاتم النبيين
وعلى اله واصحابه اجمعين وعلى جميع
اخوانه من الانبياء والمرسلين والملا
ئكة المقربين وعلى ساير عباد الله
الصالحين اجمعين برحمتك يا ارحم
الراحمين

رباعی صفی الله بنده احقر که ندارد ز طاعت استظهار حالی
از نقد هنر کی دارد کیسهٔ خویش را درین بازار نه
متاع عبادتش در دست نه ز سرمایهٔ هنر دارد
خویشتن را چو دید در ره حرص جمله بی توشه یافت مفلس وار
خواست تا نسخهٔ کند تحریر سر معنی کند بحرف اظهار
در کف از بحر فکر خویش آرد در نایاب گوهر شهوار
بنماید براه اهل طلب طرز راه با طریقهٔ ابرار
بمریدان خاندان کرم ره نمونی کند براه کبار
کشد این عقدهای معنی را خوش بسلک سلوک گوهروار
نقد اوقات چند روز کند صرف شغل شگرف این گفتار

شاید از این وسیله باز آید ** در پی کار خویش این پی کار
گرچه پی کار زیستم اکنون ** یا الهی بکار خویشم دار
چند اوراق را که بنوشتم ** بهر اهل ارادت ای داور
کو طریقه کجاست حوصله من ** که زنم دم بذکر این اذکار
مگر از لطف خاص تو آید ** که قبولش دهی تو بسیار
ثمر از کاوش خیال کنند ** لعل مقصود ز معدن اسرار
سال تالیف این کتاب بدان ** صد و هفتاد و شش بعد هزار
نیز در نام نسخه تاریخ است ** داب الارشاد معدن اسرار

تمت تمام شد کار من نظام شد روی شیطان سیاه شد

این نسخه مضمون متبرکه مشرفه که یکی از تصنیفات حضرت

قطب الاقطاب غوث الاحباب قدوة العلما مفخر الاولیا
الانبیاء والمرسلین قیوم الکونین الواصل باالله حضرت
مرشدنا ومحبوبنا وقبلتنا حضرت شیخ المشایخ المشهور
فی العرب والعجم سیدنا صاحب ولایت الصغری والکبری
موصلنا الی الله حضرت شاه صفی الله قدس الله اسراره
سرهندی نقشبندی فاروقی نسب از حقیر فقیر پرتقصیر
سگ دروازه حضرات نقشبندیه خصوصا حضرت مصنف
صاحب احقر عباد الله العادل فقیر محمد فاضل برای
فقیر حقیر پرتقصیر الراجی الی ربه الرفیع سگ دروازه حضرات
نقشبندیه خصوصا حضرت مصنف صاحب احقر عباد الله
المسکین فی المساکین فقیر محمد شفیع الدین بتاریخ

شانزدهم ماه ذیقعده

در بیان بسم الله الرحمن الرحیم و نتمم بالخیر

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة
علی رسوله محمد و آله اجمعین اکنون بدان ای عزیز
محبت و طلب دنیا حق را حرام چنانکه در حدیث نبوی
آمده الدنیا حرام علی اهل الله تعالی یعنی آنکه الدنیا
حجاب لاقبا والاقبی حجاب المولی جهد کن ای
تا ازین هر دو بگذری و جای دیگر پیغمبر صلی الله علیه
وسلم فرموده است که طالب الدنیا مخنث و طالب
العقبی مونث طالب المولی مذکر و قال الله تعالی
منکم من یرید الاخرة قلیل بحقیقت بعضی طالب الدنیا
نیازند

الدنیا اند و بعضی طالب آخرت لیکن طالب مولی کم اند
اکنون بدانکه ای عزیز جهد باید تا خود را بشناسی چنانکه
فرموده است من عرف نفسه فقد عرف ربه ای من عرف
نفسه بالفناء فقد عرف ربه بالبقاء و این فنا و بقا
حاصل نشود تا برین ایه کلام الله عمل کرده باشند
قوله تعالی الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم
یتفکرون یعنی یاد کنند خدای عز و جل را حال استادن
و نشستن و بر پهلوی خویش و اندیشه همی کنند
پس ای عزیز من فریضه بجا آورده نشود مگر بتایش دارای حضور
و حضور دل و اصل حضور دل آنست که زمان و مکان

و مکان نفس در یابد و زمان بر آمدن نفس است باید که بر آمدن و فرود

آمدن نفس را از ذکر خدای تعالی خالی نباشد انگاه از کثرت ذکر

خفی از معنی حاصل شود این حضور حاصل باید پس ای عزیز سالک راه

خدای تعالی است که در شب و روز بیست و چهار ساعت و هر ساعتی هزار

نفس آورد در میان وی بر می آید پس نفسی و سوال کرده شود

زیرا که در هر نفسی دو نعمت است لقوله تعالی لتسألن یومئذ عن

النعیم برین رود و سوال شود که ای بنده این دم که نیست بر آورده

بودی و در وی چه حاصل کردی اگر یکدم بغیر ذکر الله تعالی بر می آرد بوی

گنده از دهن او فرشتگان را می آید و در هر ساعت هزار نفس است

برین همه انفاس را ذکر الله تعالی بگذارند انگاه سالک راه خدای تعالی

پس ای عزیز جهد می باید کرد تا حضور و دوام ذکر حاصل آید چنانکه

حضرت

در حدیث نبوی آمده است کل نفس تخرج بغیر ذکر الله

تع فهو میت پس ای عزیز هر که بدین دنیا مشغول است این نعمت

نصیب نشود چنانکه آمده است که من کان مشغول الدنیا فهو بعید

الحق ابدا والشغل بالدنیا حجاب عظیم وطریق النجات عن الحجاب

ذکر حق کثیر دیگر آنکه ای عزیز نفس دشمن عظیم است که طالب با نفس

زنده هرگز بوی معرفت الله تعالی نیابد چنانکه در حدیث نبوی آمده است

اعدا عدوک نفسک التی بین جنبیک یعنی دشمن ترین دشمنان تو

نفس است آنکه میان دو پهلوی تست پس عزیز این دشمن هرگز

بجز ذکر حق ساکن نشود چنانکه گفته اند النفس صنعته لا بباطل یعنی

نفس صنعتی است که سکونت وبباطل بود هرگز و برا شیر اواری نکند

پس ای عزیز خود بینی هرگز خدا بینی نباشد و ترک در حق طالب

خود بینی است پس بپرهیز ازین شرک که خدای تعالی شرک هرگز نه بخشد

بقوله تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون

ذالک لمن شاء وقال النبی سوا طرفة العین عن الله
تعالی لاهل المعرفة ان یشرک بالله پس ای عزیز
عجب نباشد که نفس زنده کسی معرفت خدا برسد چنانکه گفته اند که هر که
اندر همه عمر خویش یک قدم بمراد نفس نهد اندر دعوی او کذب
پس انکه همه عمر بر موافقت و مراد نفس رفته باشد اورا دعوی محبت
بردن محال است و حق تعالی او ادمی بهشت را اندر خلاف
نهاد و گفت ونهی النفس عن الهوی وان الجنة
هی الماوی چون در بهشت مخلوق را جز بخلاف نفس
نتوان یافت پس ای عزیز ازین دشمن بر حذر کنی تا از شر این
کافر بر حذر چنانکه گفته اند اساس الکفر قیام ملک علی مراد النفس
که وجای گفته اند ان الحجاب فی مراة النفس تدبیر تار و
سخت ترین حجاب بنده نفس است و تدبیر آن او براه حجب
مخالفت حق است و مخالفت سر جمله حجاب ورا یک لفظ

پسندهاست اگر کاري کند يک سخن بس است واگر نکند کلها
خراراست اکنون اي عزيز گفته اند که محبت اند دعوي محبت کذا
ب است و او محبت خويش باشد و جاي ديگر فرموده است
تعرف للی معه ببقاء نفسك لا تعرف به بها يعني
خواهي تا خداي شناسي يا ببقاء نفس خود که در تو است و نفس تو خود
با بقاء نفس خود شناسد چگونه غير را شناسد يعني تو اندر جاي
خود محجوب است چون کسي بخود محجوب بود بحق چگونه مکاشف
بود پس اي عزيز بکوش در اين آية کلام الله تعالی در صفت
نفس خالي شو در زندگاني روح حاصل آيد کما قال الله تعالی
اذکر ربك في نفسك تضرعا وخفية ودون
الجهر من القول بالغدو والاصال ولا تكن
من الغافلين يعني ياد کن اي محمد پروردگار خود را اندر
دل خود بزاري و بترسي جز الله نگار کردن از گفتار زبان
بامداد و شبانگاه و مباش اي محمد از جمله غافلان و بيخبران

۲۵۲

سخن نگار من خدایا حبیبم را یار میل جز تو ما را باز رحمت نظر کن

از بر آورده ام روی دارد ... چون ... بلطف بالی

از لطف جمیل ... ابرار ... اصل ... آن ... صدق ابرار

... الصدق بای عند ... ابرار جمیل

ز روی صبا منقلب لطف

از ترس چو امان از شیطان الرجیم ... غریب ... عبد الرب

الذنب عظیم این شخص

زینب ... عطیات ... اغفر ... در میان علم مشق

صرف کردم عمرها در گفتگوی صرف نحو روزگارم گشته محو

تمت تمام شد بعون الملک المنان

از دست فقیر حقیر سراپا التقصیر شیخ محمد علی

عرب در وقت نماز ظهر در عهد سلطنت

امیر کبیر معدلت تدبیر امیر دوست محمد خان

خلد الله ملکه و سلطانه در تاریخ بیست و پنجم

شهر شوال المکرم ۱۲۶۴ هجری

گر خطای رفته باشد در کتاب فهم کن والله اعلم بالصواب

لا اله الا الله محمد رسول الله

[illegible]

سقیم ان من لطف العلیم از دلم پیوسته یارب گرد غم واندوه دور برم

مفتوح کردی تو ابواب سرور از تو خواهم جبر حاجات جفر ار نام مسحورات

شافی انت کافی مهمات الامورات ربی انت حسبی انت لی نعم الوکیل

آنچه از رخ معصیت باب نفسی من کسیم خلاف یار ساز لطف کرم کن اکرم از رم معاف

چهره مقصود ما را از کدورت دار صاف جبنا ملکا کرا انجام ما ما خاف

ربنا از انت کاض و الان دل جبر کن عمر من شد صرف یارب در هوس ۱۰

طاعت از دستم نیامد حیف عمر ماضی